

عشق می گوید به گوشم پست پست صید بودن خوشتر از صیادی است

مولانا

ادبی و هنری



ویلیام سامرست موم

۱۳۰ سال پیش (سال ۱۸۷۴) در سفارت بریتانیا (واقع در پاریس) به دنیا آمد؛ وی با کمک معلم سرخانه زبان انگلیسی را فرا گرفت. پدر ویلیام مشاور حقوقی ارزنده ای در سفارت بریتانیا در پاریس بود. ویلیام تا سن هفت سالگی با مادرش زندگی می کرد، تا اینکه در آن سال (۱۸۸۲) مادرش در ششمین زایمان، زندگی را بدرود گفت. ویلیام این حادثه را تا زمان مرگ فراموش نکرد و کنار تختخوابش روی میز کوچکی همواره عکسی از وی می گذاشت.

دو سال بعد از مرگ مادر؛ پدرش نیز درگذشت (۱۸۸۴) و چون بخش عمده‌ای از درآمد پدر صرف نگهداری از خانه مجللشان شده بود، از او ثروت اندکی باقی ماند که به هر فرزند سالی ۱۵۰ پوند می رسید. ویلیام پس از مرگ پدر (در ۱۰ سالگی) نزد عمویش کشیش هنری موم اسقف انگلیکن در وایت استیبل در نزدیکی کنتز بری رفت؛ او مردی سختگیر، پرهیزگار و غرق در اندیشه های خود بود. کتاب «پیرامون اسارت»، داستان این دوران از زندگی وی بود. ویلیام در این کتاب، خود را «فیلیپ کری» و عمویش را «ویلیام کری» نامید و واژه وایت استیبل (به معنی اصطبل سفید) را به بلک استیبل (اصطبل سیاه) تغییر داد. ویلیام در روابط اجتماعی‌اش تا آخر عمر به علت لکنت زبان عذاب می کشید. در این کتاب پای کج و کوله فیلیپ، ناتوانی گفتاری خود او را نشان می دهد. ویلیام درباره دوران کودکی خود چنین نوشته است:

« کوچک اندام، نحیف، نزار و خجالتی بودم؛ نیروی جسمانی کم و لکنت زبان داشتم اما در مقابل، قدرت تحمل زیاد بود. تک تک آدم ها را دوست می داشتم، اما اشتیاق چندانی به حضور در جمع آنان نداشتم... هیچ گاه در نظر اول از کسی خوشم نیامده است؛ گمان نمی کنم هرگز در کوچه قطار با کسی که نمی شناختم، حرف زده باشم یا با هفتسری در کشتی سخن گفته باشم؛ مگر آنکه او سر حرف را باز کرده باشد... گمان نمی کنم، پسری دوست داشتنی بوده باشم».

او موظف ها، سختگیری و خشونت پدر روحانی را به مدت سه سال تحمل کرد و پس از آن، به مدرسه کینگ در کنتز بری فرستاده شد، اما به دلیل آزار و اذیت بچه‌های دیگر، نتوانست در آنجا تحصیل کند و با اجازه عمویش یک سال در هایدلبرگ درس خواند.

گرایش ویلیام به فلسفه در سن ۱۷ سالگی آغاز شد. در کلاس درس فلسفه کونوفیشی (که استاد مشهوری بود) شرکت می کرد و در وجود شوپنهاور جانی همانند خویش یافت و تمام عمر شیفته اسپینوزا باقی ماند.

در دنیا هیچ چیز پایدار نیست و اگر انسان توقع بقای چیزی را داشته باشد احمق است اما اگر از آنچه که برای مدت کوتاهی دارد لذت نبرد، از آن هم احمق تر است.



هوشنگ ابتهاج



بستم و صدف خالی یک تنهاییست و تو چون مروارید گردن آویز کسان دگری

آبی که بر آسود زمینش بخورد زود دریا شود آن رود که پیوسته روان است

جنگلی بودیم شاخه در شاخه همه آغوش ریشه در ریشه همه پیوند وینک انبوه در ختانی تنهاییم

ما همچو خسی بر سر دریای وجودیم دریاست چه سنجد که بر این موج خسی رفت رفتی و فراموش شدی از دل دنیا چون ناله ی مرغی که ز یاد قفسی رفت

شمس لنگرودی

مطرح تنها بیلران کشت

آینه‌نویس بورد پنجه‌کش بر ساحل

از دریای آرام بترسید

در خلوت اندوهناکش

به اندیشه فرو رفته است

می خواستم جهان را به قواره

رویاهایم در آرام

رویاهایم به قواره دنیا در آرام

Advertisement for 'منتظر داستان و شعر شما هستیم' (We expect your story and poetry) with contact info for Ava Rezaei.

Legal notice regarding 'توزیع برق فارس' (Electricity distribution in Fars) with details on land parcels and legal proceedings.

Legal notice regarding 'توزیع برق فارس' (Electricity distribution in Fars) with details on land parcels and legal proceedings.

Legal notice regarding 'توزیع برق فارس' (Electricity distribution in Fars) with details on land parcels and legal proceedings.

Legal notice regarding 'توزیع برق فارس' (Electricity distribution in Fars) with details on land parcels and legal proceedings.

Legal notice regarding 'توزیع برق فارس' (Electricity distribution in Fars) with details on land parcels and legal proceedings.

Legal notice regarding 'توزیع برق فارس' (Electricity distribution in Fars) with details on land parcels and legal proceedings.

Legal notice regarding 'توزیع برق فارس' (Electricity distribution in Fars) with details on land parcels and legal proceedings.